

نگاهی به ادب امروز امریکای لاتین

در حدود سال ۱۹۴۰، ادبیات امریکای لاتین به استقلال و کمال دست یافت. تا آن وقت حتی اصیل‌ترین نویسندگان عادتاً به نویسندگان نوآور اروپایی نظر داشتند، و شهرت‌شان، بستگی زیادی به تأیید منقدان پاریس یا مادرید داشت.

جدایی و اتروایی که در محافل کوچک ادبی بوئنوس-آیرس، مکزیکوسیتی و ریودوژانیرو بود - و این‌ها زیر نفوذ مستی منتقد قرار داشتند - سبب شده بود که مردم امریکای لاتین برای استعداد های دست دوم اروپایی، احترامی غیر معمول قائل باشند و در همان زمان با آنچه از آن خودشان بود سخت بی‌مهری می‌شد و از یاد می‌رفت.

به خاطر نداشتن اعتماد به خود و نبودن خوانندگان علاقه‌مند، داستان‌نویسان و شاعران یا به دنبال یک دوره تجربه‌ی خسته‌کننده رفتند و یا خود و وضعشان را در نوشته‌های طولانی بیان کردند.

وینسنت هوبدبرو : (Vincente Huidobro) شاعر اهل شیلی و نخستین داستان‌نویس‌های مکزیکی انقلاب : ماریو آزولا (Mario Azoula) مارتین گازمن (Martin Guzman) نمونه‌های این

دو گروه افراطی اند ادراک تازه‌ی استقلال جنبش و تنوعی در بسیاری از شعرها و داستان‌ها پدید آورد. پس از آخرین ربع قرن نویسندگان جوان جنوب ریوگرانده، هشیارانه کارشان را پی گرفتند، روی سخن آنان مردم فرهیخته طبقه متوسط میهنشان بود. شکست جمهوری اسپانیایی دو اثر سودمند بر جمهوری‌های امریکایی گذاشت، این شکست تمامی حرمتی را که برای مادرید قائل بودند از بین برد، و نیز مهاجرت عده زیادی نویسنده و پژوهشگر، به زندگی فرهنگی امریکای مرکزی و جنوبی بسیار یاری کرد. پیروزی انقلاب مکزیک هم با نشان دادن امکانات یک لیبرالیسم بومی‌زاد که نه وابسته به مارکسیسم بود و نه به حکومت سرمایه‌داران بانکی، روشنفکران تمام این سرزمین‌ها را بر سرشور آورد و رخدادهای انقلاب کوبا این گرایش را استوار کرد؛ همچنین شش سال نبرد بر ضد هیتلر، کمک زیادی به کفایت خود امریکای لاتین کرد. اثر وای تحمیلی، نویسندگان را به چاره‌جویی و تدبیر به‌دور از یاری بیگانه، برانگیخت.

سفر به پاریس چه به شکل واقعی و چه در عالم خیال، ناممکن شده بود و مهم‌تر اینکه نویسندگان طبقه‌ی متوسط جواتر، از امکانات مادی حکومت، میراثی نبرده بودند و نمی‌توانستند به خارج سفر یا در آنجاها زندگی کنند.

بعضی با استفاده از بورس‌های تحصیلی به ایالات متحده رفتند و با ستایش فراوان از نویسندگان امریکای شمالی بازگشتند، اما به همان نسبت «شیوه‌ی زندگانی امریکائی» به مذاقشان بی‌مزه آمده بود. همه چیز به رشد ناسیونالیسم امریکای مرکزی

و لاتین یاری کرد. که در ادب این سرزمین گسترده نمایان است.

دست‌کم درشش کشور جمهوری امریکای لاتین، ادبیات دارای استقلال است و نیرومند، و با اینهمه هر یک مستقل از دیگری است.

به سبب منع ارتباط فرهنگی، سدهای گمرکی و نبودن تجارت بین‌المللی کتاب، برای نویسندگان مکزیکی هیچ کاری دشوارتر از این نیست که آثار چاپ شده در بوئنوس آیرس، سانتیاگویا ریودوژانیرو، را کشف کنند و به عکس.

تعدادی از گروه‌های نیرومند ملی، اغلب در پایتخت‌های آزادتر و پیشرفته‌تر، به مهاجران کشورهای دیکتاتوری - جایی که از انتشار کتاب با سانسور و زور جلوگیری می‌شود - پناه می‌دهند.

تنها هنگامی که از فاصله‌ی لندن، پاریس یا نیویورک به امریکای لاتین نظر می‌اندازند، آن را یک واحد می‌بینند و از آن دیدگاه، حتی چهره‌های ملی توانا هم خارج از این واحد قرار می‌گیرند.

رنالیسم سخت سیاه قلمی شده‌ای که در داستانهای کوتاه نویسندگان اورگوئه، مثل اونه‌تی (J.C. Onetti) و ماریوبنده‌تی (Mario Benedetti) نشان داده شده، آشکارا با داستان‌های خیالی متافیزیکی نویسندگان آرژانتینی - که خورخه لوئیس بورخس و جولینو کورتازان، دوسیمای مشهورش هستند - دارند.

شاعران نوپرداز برزیلی مثل خوائو گابریل (João Cabral) و دروموند آندره آده (Drummond Aadradi) به شاعران انگلیسی نسل‌تی. اس. الیوت و بعد از او، چیزهایی مدیون‌اند، در-

حالی که مکزیکی‌ها، وابستگی بیشتری با فرانسه نشان می‌دهند. و نفوذ بزرگترین شاعر مدرن تمامی دنیای نو یعنی: سزار واله خو همه جادر میان نسل سورآلیست نو، چشمگیر است. شش چهره‌ی بزرگ ماندگار که در دهه‌ی ۱۹۴۰ نام‌آور شدند و هنوز نفوذ گسترده‌ای دارند: دروموند آندرواده، ریکارد و مولیناری، پابلو نرودا، بورخس، کارلوس پلیسرو اکتاوپوپاژ، واله خو که در ۱۹۳۸ درگذشت از بزرگترین و امروزی‌ترین شاعران امریکای لاتین هستند.

واله‌خو، نخستین شاعری است که شعرش تجربه‌ی زندگی مشقت‌بار مردم امریکای لاتین را بازگو می‌کند؛ زبانی که با تکیه بر گویش‌های بومی پروپایی، خام است می‌سراید. مهاجرت به اروپا او را برج عاج نشین نکرد.

در واقع او بعضی از بهترین نویسندگان جوان اسپانیای فرانکو، را «امریکائیزه» کرد. مجموعه‌ی شعر او مدت‌ها در اسپانیا، از کتاب‌های ممنوع بود.

چشم‌انداز شعر امریکای لاتین، در ذات خود فراواقع‌گر (سوررئال) است. جلگه‌ی پهناور و بی‌مرز مولیناری، جنگل تودرتوی پلیسرو، و قله‌های شامخ نرودا، مناظری رویائی دارند.

فرخ نمیمی

شعر آمریکای لاتین

ترجمه فیروز شیروانلو

اگوادور

خورخه کاره‌را آندراده

خورخه کاره‌را آندراده، به‌سال ۱۹۰۳ در لیتو واقع در اگوادور متولد شد. [وی عضو وزارت خارجه اگوادور است و به عنوان سفیر کشورش به اکثر نقاط جهان سفر کرده است.] آندراده از برجسته‌ترین شعرای آمریکای لاتین بشمار می‌آید. از وی کتاب‌هایی به چاپ رسیده است. «گزیده‌ی اشعار» وی، به برگردان انگلیسی، از طرف انتشارات دانشگاه دولتی نیویورک به چاپ رسیده است.

قیام

(۱)

نیاکان‌مان پیشاپیش می‌رفتند
به راه روشنی دم‌افزای سپیده
به جستجو
گام‌هاشان سنگین‌بار از یادها

هشتصد اراده‌ی مصمم، هشتصد .
 زمین طبلی بود
 پژواک مکرر سندان‌های مارا
 زمین به جامه‌ی پارکی
 تن‌گزیده از پرچین‌های نگاهبان
 شما زندانی چهارتنید
 تا به غایت آبی افق.

مادر دل‌نبض‌بذر آزادی داشتیم.

و زمین را
 که سینه‌سینه گیاه بود.
 پاره فریادهایمان
 بر بالنده‌ترین میله‌ی آسمان در اهتزاز بود.

با کرده‌های خونین‌شان
 سپاهیان،

سبزی خاموش کشتگاهان را برآشفتنند.

در سایه، خیزان پیش آمدند
 وردیفی از دندان‌های تیز
 برق یراق‌هاشان رامی‌جوید.

چشم‌های راهبان دشتستان‌ها
 گذارشان را دیدند
 بالوله‌های سیاه تفنگ‌هاشان.

مادر پناه گندم‌های پیش رفتیم
 باردای نور بردوش
 و مهر حکمی از خاک
 بر پیشانی

(۲)

سپاه بود و سپاه
 و هدف‌گیری
 به رنگ‌های بیرنگ روستا.

انبوه دیواره‌های دود:
 گودالی دهان باز کرده در روز
 از افق مارا کشتند،
 با پراکندن اختران سربی رنگ.
 هم‌زمان!

تفنگ‌ها به چشم‌مرگ به ما می‌نگرند.

دنیا در شقیقه‌ها مان می‌تپد
 ترس مرگ در گلو گاهایمان نعره می‌زند.

باید از میان سکوت گذشت
 در زیر خیمه‌ی مخطط از آتش‌های مرگبار.

هشتصد تن از کوهستان سرازیر شدیم
 — با شمارش پدرانمان، مادرانمان
 و کودکان سربه‌زیر

واینک

به تقریب جمله درخاک آرمیده‌اند.

ما بنر در دل داشتیم،

نبض آزادی‌را،

زمین از پرچین‌های نگاهبان به همه افتاد

خنیا در کرانه‌های بادمحور شد

توپ پیام ما را از هم پاشید.

مدفون در همسایگی آسمان

مردگانمان خفته‌اند،

وبوی خوش گلبوته‌ی افلاکی

جاری‌ست از سینه‌شان

و دیهیمی از عرق بر تارک جبینشان.

محکوم

من بذر علف‌های هرزه را نکاشتم

که باغ‌ها را فرامی‌گیرد.

من آن یوز شراره‌ها،

ستون‌های درفده‌ی کشتارگر را

رها نکردم.

سو گندمی خورم!

من کسی نیستم

که گندمزارها را نابود می‌کند.

من آن نبودم که شفق را

خونین آفرید.

من او نیستم

سایه‌ام را به دیوار مران

من شایسته‌ی بذر سربی مرگ نیستم؛

من،

بذرافشان زندگی،

من شما را دوست داشتم -

نابودگران بی‌گناه،

که خود از قربانیانید

و مرا شریف‌ترین پاره‌ی خود می‌دانید.

شیلی

پابلو نرودا :

نرودا سال ۱۹۰۴ در پاررال واقع در شیلی به دنیا آمد. در ۱۹۲۰ برای تحصیل به سانتیاگو (شیلی) رفت و نخستین کتابش را به سال ۱۹۲۱ منتشر کرد. آثار نخستین او گرایش‌های رمانتیک و «فراواقع‌گرا» داشت.

وی در وزارت امور خارجه کشورش خدمت می‌کرد و یکبار نیز به مقام سناتوری رسید، لکن به علت مخالفت با

حکومت خودکامه ناگزیر از اختفا شد. به هنگام جنگ‌های داخلی اسپانیا اشعارش شدیداً تحت تاثیر رویدادهای سیاسی قرار گرفت. از این تاریخ به بعد وی اشعارش را فعالیتی خاص برای سرآمدن نمی‌دانست، بل معتقد بود که شعر بیان همبستگی انسانی خطاب به «عامه‌ی مردم» است. نوادا آثار بسیاری منتشر کرد و در سال ۱۹۷۱ موفق به دریافت جایزه نوبل شد. به هنگام حکومت آئنده از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ سفیر دولت آئنده در پاریس بود درست همزمان با کودتای نظامیان علیه حکومت آئنده حکومت کودتا اعلام کرد که وی در اثر بیماری در گذشته است. مرگ او همچنان در محاق ابهام مانده است.

رخدیدی بر صخره

آه آری،
من او را می‌شناختم،
سال‌ها با او سر کردم،
بازات زرین و سنگی او،
انسانی بود، خسته بود.
در «پاراگوئه» پدر و مادرش را ترك گفت،
پسرانش، عموزاده‌هایش،
نودامادهایش
خانه‌اش، مرغانش،
و کتاب‌های نیمه‌باز را.

او را دم‌در خواندند -
آنگاه که در باز کرد،
گرمگان گرفتندش،
و آنقدر زدندش
که به غثیان خون درآمد
در سرزمین فرانسه، در دانمارک،
در اسپانیا، در ایتالیا، به گرد همه جا -
و این گونه بود که مرد
ومن از دیدن چهره‌اش بازماندم،
واز شنیدن سکوت ژرفش بازماندم،
پس آنگاه، در شبی توفانی،
که برف می‌گستراند
قبایبی نرم بر کوهستان‌ها
آنجا، در دوردست،
نگریستم و رفیقم آنجا بود - سوار بر اسب.
چهره‌اش در آمده به قالب سنگ
نیمرخش بی‌اعتنا به هوای سرکش،
باد در بینی‌اش می‌پیچید
مویه این محبوس را
در آنجا بود که تبعید به زمین آمد.
در آمده به قالب سنگ -
او در سرزمینش زندگی می‌کند.

شیلی

راکل خودروسکی:

خودروسکی در سال ۱۹۳۵ در شیلی متولد شد. این شاعره دارای آثار متعدد است و نخستین اثرش در سال ۱۹۶۰ به چاپ رسید. خودروسکی جلای وطن کرده، و اینک در کشور پرو زندگی می‌کند.

صورتك سروش غیب در معبد باستانی

آنگاه که شعر نتواند بکار آید
برای دگر گونی جهان،
آنگاه باید دگر گون کرد
آنچه را که شعر گویند.
من خود باز می‌خوانم شعرهایم را
نه بیتی می‌یابم در خور باز گفتنشان
ونه عبارتی برای دگر گونی زندگی.
چند واژه‌ی مشکوک
که ناتوان انداز بیان مفاهیمشان
زبانمان فراموش کرده‌است
امثله‌ی مقدس پرندگان و خدارا.
کسی دیگر نمی‌بالد در سکوت.
اینک زمانه‌ی سنت تقلیدست از قهرمانان
که نان آور تاریخمانند.

بت‌هایی که مرگ سپهر را فرا می‌خوانند
و ماده‌انمان را پر می‌کنیم از ماهی‌های دودی
از میوه‌های کاغذی
که کم‌دی هر روزه را تکرار می‌کنند
بر صحنه‌های پلاستیکی
که ما زوزه می‌کشیم در برابر آن
از برای بازیگرانی که در یوزگان خوشبختی‌اند.
این چنین نبوده است ...

ما این چنین نبودیم
کیست در میان ما که اینک بتواند
صورتك‌های قیمتی را با بوی پوچی‌شان درهم بشکند؟
خدایان گذشته، عشاق پیشین و آفرینندگان را
که زمانی جاندارانی کامل بودند.
و اینک ما از برای اینان
در مدارك، بر چسب‌ها و رخدیسه‌های رسمی غرقه‌ایم،
و عبارت «قدیمی» همگانی می‌شود.
کجا هستند مردان هنگامه‌انگیز
که پریان دریایی کهن را آفریدند؟
امروز که همه چیز را به دقت می‌سنجند
بافواصل، وزن‌ها، حرارت‌ها، نبض‌ها،
امروز که عناصر ستارگان را طبقه‌بندی کرده‌اند
و شکل سیاره‌ها را مشخص،
و تسلیم قوانینی که بی‌سامانی‌شان را نظام می‌بخشد
هیچکس، هیچکس نمی‌تواند
سر منزل مقصود را در سپهر تعیین کند.

زیرا که انسان اهل خاک نیست
بلروح.

مادر این منزلگه خاکی روزهای عاریتی را می گذرانیم
مسافرانیم در مرده ریگ خاکی
چونان خاطره‌ی نژادی توانمند و برافتاده
بشریت ، این عجزه هزارستان می گذرد
به پوستینه‌ی دشمنانش .

یک‌خاندان ، و سرنوشتش گونه‌گونی بیکران هستی .
در اینجا مابه گرد خورشید می گردیم
که جانش را در گذر سال‌ها می دوشیم .
ناتوان از سر کردن با واقعیت
انباشته از احتراقی همگانی
پس از زیانمندی

پس از عمری جان کندن
به آسودگی نشسته‌ایم در سفر به گرده‌ماه
آرمیده، تهی ، مغزهایی خشکیده چون شن
به عنایت عجایب فنون
اندام‌هایی که به هنگام صلح ساخته‌اند برایمان
بدون انگشت، باشماره‌یی برگردنمان
تا ابد طبقه‌بندی.

این چنین است
در یک روز زیبا

چشم انداز من
در موزه‌ی بزرگ جهان
که خونس جز آب نیست.

ونزوئلا

آنجل میگل کره‌مل

کره‌مل از بهترین شعرای
ونزوئلا بشمار می‌آید . وی در خدمت
وزارت خارجه و رایزن کشورش در
اسپانیا بود. اشعارش تحت تاثیر رافال
آلبرتی ولورکا است. وی بنیان‌گذار مکتب
ادبی به‌نام «وی پرنس» در ونزوئلاست
این مکتب شعری جدید ادبیات این کشور
اثر گذار بوده است.

بیانیهٔ سرباز ...

بدانید این را .
گلوله‌ها شلیک شده در دهان مردگان فراموش می‌میرند.
من این را دیده‌ام.
من تفنگ‌های مدفون را نیز دیده‌ام،
که از بارش باران،
در ظلمت دود می‌رویند
و شکوفه می‌زنند،
ولک‌لک‌ها لانه می‌سازند
میان شاخه‌های سرنیزه.

بدانید این را.
من به اندیشه‌هایی پی برده‌ام
ورازهایی

آنگاه که چنگ سیم‌های خاردار را می‌نوازد...

بدانید این‌را، یاران و از آن بگذرید .
از آن بگذرید، از آن بگذرید، از آن بگذرید.

من بازخواهم گشت با آنان
من بازخواهم گشت با زندگی،
جانی که در بادست‌مرا خواهد آورد
یا نوباد سازها:

مویده‌ها و نفرین‌ها مرا خواهد آورد،
و بر سر کوی‌ها و گذرها

و خواهدم داشت...:

اما هرگز از من نپرسید .
این رازی‌ست، یاران.
یک‌راز!

بدانید این‌را.

کوبا

روبرتو فرناندز رتامار

وی در سال ۱۹۳۰ در هاوانا ،
کوبا متولد شد و در کوبا، پاریس، لندن
به تحصیل پرداخت. روبرتو فرناندز
رتامار هم در کشور خودش و هم در ایالات
متحده به تدریس پرداخته است. از زمان

انقلاب کوبا نقش عمده‌یی در زندگی
فکری کشورش برعهده داشته است.
وی همچنین سردبیر مجله‌ی « خانه‌ی
آمریکا » است. رتامار آثاری در زمینه‌ی
نقد ادبی نیز دارد.

آتش

همچنان که در کنار دریا می‌سوزی
آتش

همچنان که برج زنده‌ات را می‌افرازی
تابان و واقعی
آتش

همچنان که به سان یک درخت می‌روی
در شب حتی
و شب از آن نورانی می‌شود
آتش

عشق زنده خواهد ماند
زنده خواهد ماند

معنا خواهد داشت زندگی
آتش‌ما

این پرنده
جاودانه

شناور بر تلخواری ژرفناهای دریا

شعاری از شاعران : سنگ را به حال خود بگذارید

شعاری از شاعران: سنگ را
 به حال خود بگذارید، نخواهد رویید ،
 برای درختان بکوشید، که راه فراز می جویند
 - راه بالندگی تا به آسمان را.
 و در آنجا نام هایشان را می نگارند به شکوه مندی
 چونان لوحه های شعار بر خورشید
 اما درختان همچنان صخره خواهند شد
 آنگاه که خاکسترند یا اثاث منزل،
 وقتی می خوریم، یا می خوابیم ،
 یا می میریم، در میان لاشه های رنگ خورده درختان ،
 و همواره سنگی هست
 در جایی ، نشسته،
 نه بزرگتر
 نه کوچکتر، که هنوز
 بر پهنه ی دماغه ی سیاه آبی اش
 نشان چند نویسه ی وحشی را با خود دارد.
 چند حرف معدوم
 از کسی که مدت ها پیش
 در یک بعد از ظهر ، بر آن نگاشته بود،
 با خنده، بارو یا ، با یادها،

برزیل

خواو کابرا ل دوملوتو:

وی به سال ۱۹۲۰ در برزیل متولد شد.
 کابرا ل دوملوتو در شمار مهمترین
 شعرای نسل برزیل است بشمار می آید که
 در سال ۱۹۵۴ ، به همراه دیگر شاعران در
 صدد برآمد تا سدی را که شعر را از مردم
 جدا می کرد بشکند. در همین سال در
 «همایش جهانی نویسندگان» که در
 ساوپولو (برزیل) برگزار شده بود شرکت
 کرد و موفق بدریافت جایزه ی «خوزه
 ده آنکی اتا» شد.

هوای روزانه

در هوای روزانه
 سایه پرتقال را می خورد
 پرتقال خود را به رود می افکند
 رود نیست، دریاست
 که از چشم من جاری ست.

در هوای روزانه
 که زاده ی ساعت ست
 دست ها را می بینم نه کلمه ها را،
 در دیرگاه شب آن زن به خوابم می گذرد
 آن زن و آن ماهی را دارم.

در هوای روزانه

در خانه، در یار افراموش می کنم

یاد گذشته را گم می کنم

به عبث خودم را می کشم

در هوای روزانه

شعر و آب

صدای روان شعر

به جنایت می خواند

به تپانچه.

بامن از جزیره هایی سخن می گویند

که حتی رویا را [به آن جزیره ها]

توان رسیدن نیست .

کتاب گشاده بر زانوانم

باد در خم موهایم

به دریا می نگریم.

حدیث آب

باز می گذرند دگر بار

دریاد.

آرژانتین

سیلوینا او کامپو :

سیلوینا او کامپو در بوینوس آیرس، آرژانتین، متولد شد. این شاعر، داستان های کوتاه و نمایشنامه نیز می نویسد و از نقاشان شناخته شده کشورش بشمار می آید. سیلوینا تا کنون به دریافت جوایز بسیاری موفق شده است. در سال ۱۹۶۶ به همراه همسرش «آدولنویو کاسارس» و «خورخه لوئیس بورخس» شاعر نامدار آرژانتینی به انتشاریک جنگ ادبی پرداخت.

نوشته یی که قاییل در چشم هاییل می خواند

دو برادر بودیم ما نخست

من نخستین انسانی بودم که مرد،

و تو،

نخستین بودی در برادر کشی.

تا بستان ها خواهند گذشت.

پنهان از نگاه ها،

ماه در راهش،

رو به تهلیل خواهد رفت